

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(محرم ۱۴۴۶ هـ.ق - راهیان نور)

خطبه‌ی شب دوم

۱۷ تیر ۱۴۰۳

سلام بر حق، حقی که جان انسان‌ها را از بند زمین خاکی می‌رهاند. بندهایی که توان عقل‌ها را می‌رباید. اندیشه‌ها را به خود مشغول می‌کند. احساس‌ها را در یک‌سو به حرکت درمی‌آورد. اطاعت‌ها را به خود می‌خواند و زمان ودیعه دار شهیدانی است که این بندهای هولناک را گشودند، به طرف سعادت به حرکت درآمدند که وعده‌ی پروردگارشان بود و ما امشب مهمان یکی دیگر از این سعادتمندان هستیم. شهیدی که گفتار شیرینش توان قلب‌ها را می‌رباید.

حبیب با سن و سالی که دارد مانند چراغی است که اطرافش را روشن می‌کند. به خیمه‌ی حبیب می‌رویم. ساعتی از شب گذشته است. ما امشب مهمان شما هستیم تا خاطرات با امام حسین (ع) بودن را برایمان فاش کنید. حبیب می‌گوید: من زندگی و حیاتم را از نفس ملکوتی اهل بیت به میراث برده‌ام و این آخرین فرصتم که در رکاب پسر پیامبر باشم. امام با دیدن من لبخندی زدند و فرمودند: حبیب به جانم قوت بخشیدی. هنوز هم در پیشانی‌ات نور جهاد در راه خدا می‌درخشد و چه سعادتمند هستند جهادگرانی که جزء حق را نپسندیدند. دست‌های مبارکشان را روی شانه‌هایم گذاشتند و فرمودند: چه زیباست جانی که استخوان‌هایش ضعیف شده ولی اراده‌اش محکم است. عاشقی که جوارحش ثناگوی خالقش است درحالی که توانش در اراده‌ی امورش بسیار ضعیف است ولی قدرتش قابل توصیف نمی‌باشد.

حبیب روی زمین می‌نشیند می‌گوید: اگر از من نامم را سؤال کنید نامی جز اطاعت را در جانم نپذیرفتم پس زمان نامم را در شمار مردگان نمی‌نگارد. بلکه مرا در ساعت‌ها و لحظه‌های مهمان سفره خویش می‌کند تا به مانند این لحظه مهماندار زمان باشم. جانم را در محبتش آن‌چنان جلا دهم که آیندگان نامم را جزء منتظرانی بشناسند که

همواره او را خوانده است تا دولت عشق بیاید و صحرای کربلا را میعادگاه حق طلبان بخواند.

از خیمه حبیب خارج می‌شویم و لحظاتی روی خاک صحرا می‌نشینیم صدای جاء الحق و زهق الباطل طنین‌انداز می‌شود تا آیندگان بیایند و میراث حق را در آغوش گیرند. چشم‌هایشان را با آب جانشان بشویند و خطاب به مولایشان ابراز دارند: ای ذخیره‌ی پروردگار به ما امت آخرالزمان ترحم کنید. ما میدان جامان محل تاخت و تاز سربازان دشمن است، دشمنی که ما او را نمی‌بینیم و پروردگار می‌فرماید از آنجا که تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند پس به این برهوت خشک که خیمه‌ی حقی در آن برپا نمی‌شود ترحم کنید تا عمرش در بازیچه‌های ذهنش به اتمام نرسد بلکه جان پر آتشش را به خیمه‌ی شما نزدیک کند و آنگاه ابراز دارد:

مولای من، من صحرای کربلا را نشناختم چون کربلای جانم تشنه‌ی آبی است که یک بار دیگر حیات را جاودانه کند و نام عاشقان را در زمان به ثبت برساند پس یاری‌مان فرماید تا با زبانی که گناه را از خود دور می‌کند شما را بخوانیم به ندای:

اللهم عجل لولیک الفرج